



مهدی چراغ‌زاده، مدیر فرهنگسرای مهر، تهران، بهار ۱۳۹۶

**مهدی چراغ‌زاده**؛ متولد سال ۲۱ است. در اندیشمک به دنیا آمده و خونگرمی عجیب جنوبی‌ها را دارد. خیلی از بزرگان شعر را درک کرده و با خیلی‌ها که برای نسل ما رویای غزل‌های عاشقانه است هم‌پاله بوده نخستین کتاب شعرش هم‌زمان با نخستین کتاب «حسین منزوی» چاپ شده است و با هم دوستی دیرینه داشته‌اند. «محمدعلی بهمنی» امروز خود استاد بسیاری از ترانه‌سرایان و غزل‌سرایان جوان کشور است و اشعار او در آذهان بسیاری از ایرانیان هست. حالا او در هفته چند روز تهران است و چند روز بندرعباس! وقتی زنگ زدم برای مصاحبه گفت ادمم پهران خبر می‌دهم و خوش‌قول همان روز که رسید برای بعد از افطار قرار گذاشت. ساعت ۱۱–۱۰ شب، وقتی صدای پرنده‌ها لابه‌لای درختان شنیده می‌شد و مردمی قدم‌زنان در پارک به گفت‌وگو مشغول بودند روی یک نیمکت چوبی شروع کردیم به شعر گفتن، شعر خواندن و از شعر صحبت کردن! حاصل این همنشینی صمیمانه، گفت‌وگویی جذاب و خواندنی شده است.

\*\*\*

■ **بعد از ظهور نیما عده‌ای از شاعران که تعدادشان هم کم نیست معتقدند شعر کلاسیک دیگر توان انعکاس دغدغه‌های انسان معاصر را ندارد.** به نظر شما شعر کلاسیک می‌تواند دغدغه‌های انسان امروز را بیان کند یا خیر؟

نتهتا می‌تواند، بلکه شعر کلاسیک توانسته دغدغه‌های انسان امروز را بیان کند. شعر کلاسیک ما تحول پیدا کرده است به طوری که نمی‌توانیم منکر این تحول باشیم، مگر اینکه از این تحول بی‌خبر باشیم. با یک عده از افراد هم که رودررو می‌شویم می‌بینیم که بی‌خبر هستند. خب! آنها باید بی‌خبری خود را اصلاح کنند. شکل‌های شعر ی همگی قابل احترامند؛ اتفاقی که می‌افتد و تثبیت می‌شود در هنر را نباید اینگونه قضاوت کرد.

واقعیت این است که الان شعر کلاسیک ما خاصه در حوزه غزل برای خود آبرو و فضایی ویژه دارد. بسیاری از اشعار این افراد متحول شده «شعریتی» ندارند، چرا که اصلا ما نمی‌توانیم ببینیمشیم به چه شکلی شعر بگوییم. در واقع این خنده‌دار است، چون در واقع شعر است که ما را

می‌گوید و این ما نیستیم که شعر را می‌گوییم. خب! اینها این ذات‌اندیشی را ندارند. شما هر شکل شعری را که ثبت شده باشید و حضور خود را نشان داده باشید، اگر با آن آشنا شده باشید، شناخت درونی از آن داشته باشید، خود آن شعر است که زبان بیان خود را برای شما تعیین می‌کند. شما نمی‌توانید با شعر بعد از نیماي خودمان آشنا باشید و بعد شعر است که شما را می‌گوید.

این به این معنی است که ما ثبت‌کننده شعر هستیم. کار شاعر این است که شعر را ثبت کند، چون شعر یک اتفاق است که در درون شاعر می‌افتد، آن هم به دلیل استنتاج‌هایی که شامل هر انسانی می‌شود. استنتاج را هم اینگونه برای تان تعریف می‌کنم: در شرایط حال هر انسانی دو وضعیت وجود دارد؛ یکی کشف دبداری و شنیداری است یعنی همین که من و شما الان داریم با هم حرف می‌زنیم شناختی هم از یکدیگر پیدا می‌کنیم، این کشف بیرونی و سطحی و اینه‌وار است ولی در همین لحظه درون هر دوی ما حضوری نیز به نام استنتاج وجود دارد یعنی آن شنیده‌ها و گفته‌ها و نیز دیده‌های ما را غریبال می‌کند و درون خود نگه می‌دارد. بعضی اوقات ممکن است در همان لحظه یا مدتی بعد این استنتاجات تبدیل به شعری شود که ما اصلا درباره آن نیندیشیده بودیم و آن استنتاج درونی‌مان ما را وادار کرده که آن را بنویسیم. حالا

می‌گوی! شما اگر چیزی را که ذات شعری داشته باشد نمی‌توان گفت چرا گفتی؟ ولی موقعی که اینگونه نیست جای تذکر دار. همچنین نمی‌توانیم به یک بخش شعر موجود اهمیت ندیم بلکه باید به آن شاعران هم بگوییم که اینگونه اشعار را نیز باید از استنتاج درونی خود بیان کنیم. تاکنون از خود پرسیده‌اید چرا بین میلیون‌ها شعاری که از ابتدا تا الان داشته‌ایم، فقط یک عده ماندگار شده‌اند؟! برای اینکه شعرشان ذاتی بوده است. شناخته بودند که ما یک چشمیم که نگاه می‌کنیم ولی حق نداریم این نگاه را ثبت کنیم، بلکه آن ناگهان‌ها و استنتاجات باید اتفاقات را ثبت کند.

■ **چند سالی است فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی باعث شده بسیاری از اشعار و ابیات به سرعت منتشر شود و دست به دست بچرخد، شما فضای مجازی را چقدر در شعر و ادبیات موثر می‌دانید؟ و آیا این تاثیر مثبت است یا منفی؟**
تکنولوژی در عین اینکه به درد بشر می‌خورد، دشمن بشر هم هست. یعنی به باور من تشخیص‌ها باید درست باشد اگر نه به عنوان مثال وقتی شما با یک انسانی که دوستی می‌کنید، اگر شبانه روز هم معنا نیست که ما آن شکل اولیه را فراموش کنیم، در واقع آن شکل اولیه را باید متحول کنیم. البته نمی‌توان گفت ما این تحول را روی شعر انجام می‌دهیم، این حرف هم غلط است، چون خود ما هم متوجه نیستیم که چه با شعر کرده‌ایم و دیگران آن را قضاوت می‌کنند.

■ **بعد از انقلاب به ویژه بعد از جنگ تحمیلی فضای تازه‌ای برای ارائه آثار ادبی ویژه اشعار عاشقانه به وجود آمد و این اشعار مجال ظهور و بروز بیشتری پیدا کردند اما الان موضوعی که وجود دارد این است که اشعار عاشقانه به سمت اشعار جنسی و لوست گرایش پیدا کرده‌اند و دیگر اثری از عشق شورانگیز و حماسی حافظ، سعدی و نیز در روزگار ما شعر امتثال مرحوم منزوی وجود ندارد.** آیا شما این موضوع را قبول دارید؟ اگر قبول دارید به نظر شما چرا اشعار به این سمت گرایش پیدا کرده است؟

بخشی از این موضوع مربوط به شرایط روزگار ما است. در دوران حافظ و سعدی و مولانا و اینها می‌بینید آنها شعر تغزلی می‌گویند ولی یک حرمتی در آن برای اینکه شرایط اقلیمی آنها اینگونه بوده اما شما در زمانی زندگی می‌کنید که وقتی در خیابان راه بروید خودتان می‌بینید که وضعیت چگونه است. همانطور که گفتم شعر یک استنتاج هنری است و می‌تواند آن چیزی را که وجود دارد هنرمندانه بیان کند. مشکل اینجاست که استنتاج درون خودمان را باور نداریم یا بسیاری از ما هنوز

چنین چیزی را نشنیده‌ایم. شما اگر استنتاج درونی داشته باشید، حتی اگر این استنتاج عریان‌تر از چیزی که می‌گویید باشد، در بیانش به گونه‌ای است که خود به خود هم آن حرمت را دارد و هم این شرایط را بیان کرده است. ما این مسائل را در شعر گذشته هم داشته‌ایم منتها مساله بر سر تشخیص

ندان این است که ما یک ثبت‌کننده شعر هستیم نه سراینده شعر. هر شرایطی که برای ما اتفاق می‌افتد و می‌نویسیم، حتی اگر یک ضعف تکنیکی هم داشته باشد، شعریت آن خیلی بیشتر از آن است که شما بنشینید و بخواهی ضعف آن را برطرف کنی. تمام حرف ما این است.

ما به جوان امروز نمی‌توانیم ایراد بگیریم که چرا اینگونه شعر می‌گویید، بلکه باید با او بفهمانیم که درون شما باید کشف خود را بیان کند آن موقع خودش متوجه می‌شود که کشف درونی چقدر تفاوت دارد با این چیزهایی که می‌نویسد. «منزوی بزرگ» می‌گوید: «مجال بوسه به لب‌های خویشتن بدهید که این بلیغ‌ترین مبحث شناسایی است.» همان بوسیدن مباحث زیادی به دنبال خود دارد اما وقتی ما مبحثی را نمی‌شناسیم و فقط تماس دو لب را می‌سنجیم یک جور شعر می‌گوییم و وقتی آن مبحث را شناختیم شعری می‌گوییم که بسیار با اشعار گذشته تفاوت دارد.

مهم این است یک انسانی خود را به عنوان یک شاعر باور داشته باشد، در این صورت باید ذات شاعری را هم بشناسد و در آن صورت پرهیزی از این عریانی وجود ندارد، چون کلمات آنقدر درست و زیبا کنار هم ننشسته‌اند که خود شما هم به این فکر نمی‌کنید که این را باید گفت یا نه؟

ما می‌توانیم به اینهایی که این تندروی‌ها را دارند، هشدار دهیم که این شعر نیست که

*گفت‌وگو*

**گفت‌وگوی «وطن امروز» با استاد محمدعلی بهمنی**

# جامعه غربال می‌کند و شعر بد را پس می‌زند

**چیزی که در آن رعایت اخلاق نشود آسیب‌رسان می‌شود**

**حقوق‌میزی می‌دهم، نه کارشناسی!**

نگاه شما خیلی دلسوزانه و قابل تحسین است ولی اولاً هیچ کدام اینها ماندگار نیست که بخواهید فکر کنید اینها جامعه را به طرف خود می‌کشاند بلکه بر عکس خود جامعه هم این اشعار را غربال می‌کند، یعنی شعر خوب را می‌گیرد و شعر بد را پس می‌زند. شما حرف‌تان بسیار درست است که آسیب‌رسان است ولی آسیب‌رسان برای ماندگار شدن نیست، چرا که نسل‌های بعد با استنتاج‌های درون خود روبه‌رو هستند و چیزی که از هر نسلی باقی می‌ماند بسیار اندک است. مانند میلیون‌ها شاعری که در تاریخ هستند ما فقط ۸، ۷ یا ۱۰ تا را می‌شناسیم. تازه اینها را کمی زیاده‌روی کردیم. شعر امروز هم برای فرداهای ما مهیج‌کنام از این صفحه‌هایی که امروز ما را آزار می‌دهد باقی نمی‌گذارد. تعداد اندکی می‌ماند که همان‌ها هم ارزش ماندن دارد.

ما در گذشته آدمهایی داشتیم که با نقدها و بررسی‌های‌شان که خیلی توهم‌آمیز بود، تمام شاعرهایی را که در آن دوره خودشان بودند به فحش هم کشیدند ولی در نهایت خودشان هم نتوانستند در آن حوزه چیزی را ارائه بدهند و اگر هم دادند، چیزی بوده که نخواهد ماند؛ اگر شما دلشوره آن را داشته باشید. اینها دلشوره‌هایی است که هر انسان متعددی دارد برای جامعه خویش ولی در واقعیت هیچ تغییری نمی‌توانند بدهند، چون خود جامعه است که تغییر می‌دهد.

اگر بخواییم به تاریخ نگاه کنیم مثلاً در دوران امام حسین علیه‌السلام، مردم آن دوره و آن سرزمین و در آن لحظه متهم بودند ولی حتی با آن همه ظلم‌هایی که بر حضرت روا داشتند و گذشت این همه سال از آن حادثه، ببینید امام چگونه برای ما تجلی پیدا کرده است؛ ما امام حسین را بر سر خود جای می‌دهیم، چون هر کاری هم بکنند ذات چیزی را نمی‌توان تغییر داد و همین هم باعث شده امام حسین علیه‌السلام خود به خود در جهان جاری باشد. به نظر من افراد را نباید در جامعه امروزی محکوم کنیم، زیرا آنها در یک جا یک چیزی می‌شنوند و در جای دیگر چیز دیگر و به همین خاطر بین چند چیز مانده‌اند و خود آنها هم مانده‌اند که چه کاری باید انجام دهند ولی اگر شاعران ذات هنری درون خود داشته باشند، به گونه‌ای مطلوب در شعرشان ظهور می‌کند.

■ **شما هم به این نکته اذعان داشتید که آفت‌هایی در شعر وجود دارد، در نظر شما راه مقابله با این آفت‌ها در شعر چیست؟**

بهرتست و تنها راه مقابله با این آفت‌ها نگاه به درون است. منوچهر نیستانی است که ما در آن زمان

اشعارمان را نزدایشان می‌بردم. یکی از ویژگی‌هایش این بود که بدون اینکه بخواهد از ما ایراد بگیرد، با تغییر واژگان شعر ما کاری می‌کرد که اتفاق بسیار زیبایی در شعر می‌افتاد اما می‌گفت باید خودتان بتوانید از این معادل‌سازی‌ها استفاده کنید و خودتان در شعرتان این اتفاقات شعری را رقم بزنید،

باید ببیندشید و به آن شدن فکر کنید. الان جامعه در حال تغییر دان ما است؛ چیزی را به ما نشان مثل نیستانی می‌گوید به درد کنسرت نمی‌خورد. اینها در کنسرت‌ها اشعار خاصی را می‌خوانند، زیرا این جوان‌ها که کنسرت‌رو هستند، فقط می‌خواهند برونند تا یک تخلیه احساسات، بعضاً هم فیزیکی (با خنده) داشته باشند.

■ **بسیاری از اوقات کاری که اصلا مجوز ندارد، پخش می‌شود. آن خواننده می‌رود و بزبرزمینی می‌خواند و با همین فضای مجازی آن را پخش می‌کند. شما الان در نظر بگیرید که در جامعه خود ما از نظر تشخیص حتی دعوت‌نامه‌ها این است که شما را**

**به عنوان کارشناس دعوت می‌کنند که بیایید این شعر را کارشناسی کنید، پیش از اینکه بخش شود نقطه نظر خود را بگویید ولی در خود وزارت ارشاد ما، یکبار هم به اینها نمی‌گویند کارشناس! یعنی اگر شما بروید ببینید چرا این کار را کرده است؟ خودشان هم کارشناسی را قبول ندارند و می‌گویند ممیز هستند. از نظر معنای درونی کارشناس کسی است که مشکلات و ضعف شعر را بیان می‌کند. قوت آن را نیز بیان می‌کند اما ممیز کسی است که فکر کسی را ممیزی می‌کند بنابراین وقتی به کارشناس می‌گویند ممیز، آن شخص بعد از مدتی باورش می‌شود که ممیز است. یعنی طرف می‌گوید که من**

ساحل نشسته شاد و خندانید/ یک جسد عمریست در آب است و هیچ از او نمی‌دانید». آنقدر این استعداده‌ها در جامعه هستند و خاصه در روستا و مناطق دورافتاده که دیده نمی‌شوند. انگار صافی‌ها به دست آنهاست، برای تمام چیزهای ناصافی که ما غصه آن را می‌خوریم او صافی‌ها را انجام می‌دهد. از این جنس آدم‌ها در تمام استان‌ها خاصه در روستاها هستند. در بعضی جاها خود من خجالت می‌کشم که بگویم شاعر هستیم. حتی در یک سنی که ما در آن سن نمی‌فهمیدیم شعر چیست، شعر را که فهمیده هیچ بلکه بهترین‌های شعر را هم می‌شناسد. کشف اینگونه افراد مهم است، اینکه اینها را کشف و معرفی کنیم. اما در مقابل موضوع دیگری هم وجود دارد و آن این است که اگر شما جلوی سالن‌های کنسرت بروید متوجه می‌شوید برخی دوست دارند به این کنسرت‌ها بروند و اثری خودشان را تخلیه کنند. البته نمی‌خواهم بگویم این کنسرت‌ها خوب است نظر من این نیست ولی بعضی می‌گویند اینها هم نیاز جامعه است و چیزی نیست که با حرف من و شما تغییر کند ولی باور داریم استنتاج‌ها می‌تواند غربالی در دست بگیرد و انسان‌ها بهترین‌ها را در تاریخ خود ثبت کنند، مانند گذشته تاکنون.

■ **در صحبت‌های تان به منوچهر نیستانی اشاره کردید؛ نیستانی از لحاظ شخصیت شعری و ادبی چگونه بود؟**

منوچهر نیستانی یک اتفاق بود، اتفاقی برای من و منزوی و سایر دوستانی که فرصت درک او را پیدا کردند. «حنجره زخمی تغزل» منزوی و اولین مجموعه شعر من با هم و در یک روز، سال ۵۷ توسط انتشارات بامداد منتشر شد. هر وقت منزوی از زنجان به تهران می‌آمد می‌گشتم و نیستانی را هر جا می‌توانستیم می‌یافتیم و از او بهره می‌بردیم البته این فرصت لطف جناب نیستانی است و من و منزوی بود، هر موقع هم می‌رفتم مثل الان من و شما در پارکی یا حتی گوشه خیابان هم می‌نشستم و ساعت‌ها با ایشان صحبت می‌کردیم.

نیستانی ما را درگورن کرده بود، من که حالا کندذهنی هم داشتم ولی نیستانی بود که منزوی را متوجه هوشمندنی‌اش کرده بود و به او که بعضی تو خیلی فراتر هستی و رسالتی بزرگ داری. هر موقع هم نزد نیستانی می‌رفتم واقعیت این بود که من شاید یکی یا دو تا غزل گفته بودم اما منزوی بزرگ شاید ۱۲–۱۰ تا غزل گفته بود. موقعی که اشعارمان را برای نیستانی می‌خواندیم، این انسان بزرگ هیچوقت هم نمی‌گفت این غلط و اشتباه است یا ضعیف است، ذهن او همیشه آنقدر حاضر

در آفرینش بود که وقتی ما شعری می‌خواندیم اگر نزد او یک یا دو بیتش ضعیف داشت همانجا می‌آفرد و می‌گفت که یکبار اینطور هم بخوانید و ببینید چطور است، تازه وقتی ما شعر را دوباره با تغییرات ایشان می‌خواندیم متوجه می‌شدیم که با نگاه خودمان چقدر تفاوت وجود

دارد. اینجا بود که متوجه شدیم شاعر برای آفرینش شعر، آفرینش درونی باید داشته باشد مثل نیستانی است که همانجا ابیاتی می‌سازد بدون آنکه به آن اندیشیده باشد، نیستانی می‌گفت شعر باید خودش ساخته شود به همین سرعتی که در ذهن من اتفاق می‌افتد باید در ذهن شما هم اتفاق بیفتد. اگر کسی شعری را بگوید و بعداً آن را اصلاح کند، همین پیش‌اندیشی آن را از شعر بودن خارج می‌کند. چون ذات هنر اصلاً پیش‌اندیشی ندارد. ذات هنر یک سطح درونی هست که نگاه خود را نشان می‌دهد. اگر ۲ ساعت برای ویرایش آن زمان بگذارد در واقع ۲ ساعت آن شعر را تخریب می‌کند. باید در یک آن بتوانید آن را تغییر دهید، این یعنی اینکه هم شما شاعرید و هم توانستید از واقعیتی که در درون شماست بهره ببرید. این مقوله‌ها را این عزیزان حتی روی خود هم تجربه نکردند. خب! همین باعث می‌شود در ویرایشی که انجام می‌دهند ذات شعر قشنگ جلوه نکند و مثل این است که آن شعر را نقاشی کرده‌اید. متأسفانه در روزگار ما شاعران این‌ندیشیدن را که از منظر خود گمان می‌کند اندیشه است تحول می‌داند، در صورتی که اینطور نیستند، اندیشیدن درون شما درست است نه اندیشیدن بیرون. اگر این را بپذیرید و هیچوقت به فکر پیش‌اندیشی نباشید که بتوانید شعری را در هر شکلی بگویید، آن شعر وجهه خود را در خود شعر پیدا می‌کند.

**«آتش به اختیار»؛ مجوز فعالیت‌های خودجوش فرهنگی بر مدار قانون**

ناصر مؤمنیان: امروز فرهنگ تقریباً یکی از حلقه‌های مفقوده در کشور محسوب می‌شود و رهبر معظم انقلاب چندین سال است به این امر اشاره دارند و این نشانه اهمیت ماجراست.

امروز دشمنان نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران در جنگ نرم، فرهنگ را نشانه گرفته‌اند و سخنان امام خامنه‌ای در جمع افسران جنگ نرم یعنی همان جوانان و دانشجویان انقلابی کشور، نشانه اهمیت این موضوع است که برخی مسؤولان از راه اصلی برای اهمیت دادن به مسائل فرهنگی در کشور غافل مانده‌اند و اینجاست که جوانان باید آتش به اختیار باشند و کارها را جلو ببرند.

یکی از مهم‌ترین اقدامات دشمنان نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران در جنگ نرم، ایجاد تغییر محاسباتی در میان مسؤولان ارشد و عالی‌رتبه حوزه فرهنگی است؛ دشمن در جنگ نرم دنبال ایجاد اختلال در دستگاه محاسباتی مسؤولان و ایجاد خلل در نظام تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری نظام است.

دستور انقلابی و جهادی آتش به اختیار فرماندهی کل قوا با هدف انگیزه‌دهی و ایجاد شور انقلابی در میان نیروهای جوان صورت پذیرفته است تا نیروهای انقلابی ضمن باور خود، امکان بروز سرخوردگی و انفعال در میان خود را از بین ببرند و خود را باور کنند.

تجربه نشان داده بصیرت انقلابی و حرکت جهادگونه مردم در صحنه‌های مختلف نظام و ولایتمداری آنان سبب شده است همواره در آتش به اختیارها درست عمل کرده و درست تصمیم بگیرند و حساب خود را از کسانی که خلاف این رویه عمل کرده‌اند- یا می‌کنند- جدا کنند.

فرمان جهادی و انقلابی آتش به اختیار از سوی فرمانده کل قوا به افسران جنگ نرم نشان‌دهنده دغدغه ارزشمند و قابل ستایش رهبر معظم انقلاب نسبت به دیگر مسؤولان در حوزه مسائل فرهنگی است و آتش به اختیار بودن یعنی باید برای حفظ اسلام و آرمان‌های انقلاب اسلامی و استقلال کشور و مقابله با فرهنگ غربی و رواج آن فرهنگ مسموم در کشور به صورت دغدغه فوق‌العاده حائز اهمیت رهبر معظم انقلاب درباره مسائل فرهنگی سبب شد ایشان به افسران جنگ نرم که بخشی از آنها همین دانشجویان هستند، فرمان آتش به اختیار بدهند، چرا که بعضی افراد با سیره و منش و روش‌هایی که در پیش گرفته‌اند ۳ مساله نظام یعنی استقلال کشور، حفظ اسلام و آرمان‌های انقلاب را زیر سوال می‌برند.

وقتی برخی افراد حتی بعضاً به نام مسؤول وظایف‌شان را در حول این ۳ محور ندانند، نوبت به آتش به اختیار افسران جنگی می‌رسد؛ نمی‌توان گفت آرمان‌های انقلاب اسلامی به پایان رسیده و با این جمله دوباره به حالت اول قبل از انقلاب اسلامی برسیم. هرگاه دیدیم این ۳ مساله در کشور به خطر می‌افتد، باید به وظیفه‌مان عمل کنیم و آتش به اختیار بودن یعنی باید از روی نظم و برنامه باشد.

آتش به اختیار یعنی سرداری همچون حسن طهرانی‌مقدم که از وی به‌عنوان پدر علم شبکه و یکی از پایه‌گذاران برنامه موشکی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یاد می‌شود، ۳۰ سال کار جهادی کرد و کم خوابید و بیشتر کار کرد تا ما امروز بنشینیم و شاهد هلاکت یک عده تروریست داعشی باشیم.

امروز در عرصه جنگ نرم جوانان و افسران این جنگ طاق‌تفرسا آتش به اختیارند و نباید برای اجرای کارهای فرهنگی، جهادی و انقلابی منتظر امر یا اقدام مسؤولان باشند و آتش به اختیار یعنی اینکه تلاش، سعی و کوشش و پشتکار و هم‌وغم خود را برای اجرای مسائل فرهنگی در جامعه بگذاریم، زیرا امروز برخی مسؤولان به‌راحتی از کنار آن می‌گذرند.

**پیامک خوانندگان**

**۱۰۰۰۲۲۳۱**

**دریافت پیام‌های شما از سراسر کشور**